

بوی تند ماهی دودی

نوشته پویا پیرحسینلو

شخصیت ها :

دانیال	۶۵ ساله
طوبی	همسر دانیال - ۶۰ ساله
سحر	دخترشان - ۳۵ ساله

دانیال کنار پنجره ایستاده، طوبی در آشپزخانه است.

دانیال	طوبی! می بینی؟ داره بارون میاد
طوبی	چه قدر خوب ... برفایی که گوشه حیاط موندن یخ زدن، آب می شن ... عیده مثلاً. شوگون نداره برف رو زمین باشه

سکوت

دانیال	طوبی! می بینی؟ داره بارون میاد
طوبی	آره عزیزم... چه قدر خوب... برفایی که گوشه حیاط موندن یخ زدن، آب می شن... عیده مثلاً. شوگون نداره برف رو زمین باشه

سکوت

دانیال	طوبی! می بینی؟ داره بارون میاد
--------	--------------------------------

طوبی آره عزیزم ... چه قدر خوب ... برفایی که گوشه
حیاط موندن یخ زدن، آب می شن... عیده مثلاً.
شوگون نداره برف رو زمین باشه

دانیال می رود، روبروی تابلویی که تصویریک کوهستان برفی روی آن نقاشی
شده است می ایستد .

دانیال بین طوبی خانوم. اینجا همیشه برف میاد.
طوبی چه برفیم میاد
دانیال اصلاً الان اینجا اینجوری بارونه، تجریش برفه
حتماً. باید زودتر راه بیوفتم برم.

سوئیچ من کجاست؟

شروع به گشتن می کند.

دانیال این لامصب رو باز کجا چپوندی؟ هان؟
طوبی بیا بشین، الان پیدا می کنم برات میارمش
دانیال من بت می گم دیره. برف و بارونه، خیاباونا
شلوغه .

طوبی الان کجا می خوای بری؟ شب عیدی...
دانیال فرزانه منتظره. بش گفتم میام پیشش امشب
طوبی میری حالا... بزار یه چایی برات بیارم اول...

دانیال بین. چاک دهن منو باز می کنیا، این ساب
موردرو کجا گذاشتی؟

اون وقت چارتا لوغاز بارت می کنم، می ری می
شینی به آبغوره گرفتن. منم حوصله ندارم
طوبی بیا دانیال جان (دست دانیال را می گیرد به سمت کاناپه
می بردش)

بیا کمک کن الان باید تخم مرغ ها رو رنگ
کنیم. شب عیده. الان سحر هم پامیشه.

بزار گواش برات میرام، تخم مرغ ها رو شکل
جوجه رنگ کن. سحر بیینه کلی ذوق می کنه.

دانیال خوابید بالاخره؟

طوبی آره. شیرشو دادم خوابوندمش

دانیال شیر خورد؟

طوبی آره. شیر خورد

دانیال شیر خوبه. تبشو می خوابونه

طوبی تبش کم تر شده.

دانیال خوابید بالاخره؟

طوبی آره. خوابید.

دانیال شیر خورد؟

طوبی	آره عزیزم. شیر خورد
دانیال	شیر خوبه. تبشو می خوابونه.
طوبی	آره. تبش کم ترهم شده
دانیل	خوابید بالاخره؟
سحر از اتاق بیرون می آید (وارد سالن می شود) حواس طوبی یک لحظه به سحر پرت می شود.	
طوبی	بزار برم رنگ بیارم برات. همرو یه رنگ نکنیا!
	خوب خوابیدی؟
سحر	سرم داره میترکه ...
	چه طور می تونی اینو هرروز تحملش کنی؟
طوبی	انقدر قرص نخور برا خوابیدن.
سحر	اصلاً پرستاریش هیچی. چه طور می تونه انقدر راحت، اسم یه زن دیگه رو بیاره تو این خونه.
طوبی	به قرص خوردن عادت کنی، دیگه یه خواب راحت نداری
سحر	فرزانه کیه مامان؟
طوبی	گفتم بزار دستمالچه گلاب می زنم، بزار پیش سرت

سحر تمام این سال ها، می رفته بیرون که بره پیشه
فرزانه؟ بعدش تو، تو اون مدرسه بابای خودتو
برای زندگی کی در میووردی؟

طوبی این گندم ها دیگه وقتشه، باید چرخش کنم، سمنو
رو امشب باید بار بزاریم.

سحر مامان. صبح تا شب کیو داری تر و خشک می
کنی؟

طوبی چی می گی برا خودت؟ شوهرمه؟ می فهمی؟
باباته. فکر کردی من خودم کم دلم خونه خار
می خورم و دهنمو اوووم (روی دهنش می کوبد)

فقط یه جو معرفت تو وجودمه. مثل توی بی
غیرت نیستم که اصلاً نمی فهمی...

سحر مامان

طوبی مامان و کوفت. شبه عیدی شوهرت کجاست؟

سحر خونه مامانش اینا

طوبی پس تو اینجا چه غلطی می کنی؟

سحر چرا شب عید من باید مجبور باشم مامان و خواهر

و فک و فامیل اونو تحمل کنم؟ خب البته اونم

مجبور نیست بیاد اینجا، بچه بازی های بابای منو

تحمل کنه. هرکی می تونه اونجایی باشه که
دوست داره، یا مجبور تره
طوبی فرانسه اینارو یاد گرفتی؟ وگرنه تو خونه من و
بابات که...
سحر معلومه از بابا چی باید یاد می گرفتم
دانیال مامان! مامان جان...
(سکوت)
مامان یه دقیقه میای اینجا...
طوبی برو پیشش
سحر مامان! من مامانش نیستم.
طوبی سحر برو پیشش باباته
سحر من ده روز دیگه نمایشگاه دارم. هنوز چندتا از
کارام آماده نیست
دانیال مامان! سحر و بیار اینجا... پیش شما غریبی می کنه.
طوبی من باش بازی کنم، بغل من سریع خوابش می بره
دانیال جان، الان میام پیشت
دانیال بلند می شود و به سمت پنجره می رود.
سحر میشه یکم به هنر منم احترام بزارید؟ من یه عمر
جون کندم که الان بتونم ...

طوبی می دونی چرا از بابات، فقط همین یه تابلو تو
خونست؟

سحر من که ندیدم بابا قلمو دستش بگیره

طوبی سالی که تو دنیا اومدی

این تابلو آخرین تابلو بابات بود. خریدارم داشت،
بابات همه تابلو هاشو جمع کرد. همه رو آتیش
زد، همه قلموهاشو و رنگاشو

سحر من طرحشو خیلی دوست دارم

طوبی دو ماه و نیم تمام روی این وقت گذاشت.

خریدارم داشت. سیصد تومن! سیصد تا تک
تومنی ... خرج بیمارستان تو شد هزار و هشتصد
تومن.

دانیال طوبی! می بینی؟ داره بارون میاد

طوبی آره عزیزم ... چه قدر خوب ... برفایی که گوشه

حیاط موندن یخ زدن، آب می شن ... عیده مثلاً.

شوگون نداره برف رو زمین باشه

سحر مامان

قلمشا شیکست. توف انداخت روش. توف	طوبی
انداخت رو هنرش یه تاکسی قسطی گرفت، افتاد	
تو خیابونا دنده صد تا یه غاز عوض کردن	
(به مسخره) و دیگه نقاشی نکشید.	سحر
کی می کشید. بوق سگ می زد بیرون تا لنگ	طوبی
شب	
اون موقع هایی که می رفت پیش فرزانه	سحر
طوبی خیره به سحر نگاه می کند	
بیا کمک من، این گندمارو را باید چرخ کنم	طوبی
فقط خودتو نابود می کنی	سحر
کار داشتم، امسال دیر شد!!! ...	طوبی
مگه چند سالته؟	سح
تا صبح رو اجاق بشه، بسشه ...	طوبی
اصلاً چند وقته تو آینه یه نگاه به خودت نکردی	سحر
یکی یه دس کاسه هم باید بدم همسایه ها	طوبی
مامان عیده. یه رنگ به موهاش نزدی	طوبی
پارسال سره صبحی خوابم برد، سمنوم خراب شد	طوبی
تو از پا بیوفتی کی جمعتون می کنه؟ بفرستش	سحر
سالمندان، برا خودش هم بهتره.	

طوبی چی؟! زندگی خودتو کثافت برداشته; من که
مادرتم لام تا کام حرف نمی زنم.
بعد تو راجع بابات چی داری می گی؟ یکم کمک
می خواد، داره بهتر میشه. تو چرا اینجوری شدی
سحر.

دانیال فرزانه جان. داد زدن، بیا بشین اینجا. کارت دارم
طوبی آره عزیزم ... چه قدر... برفایی که گوشه حیاط
موندن، یخ زدن، ... عیده مثلاً. شوگون نداره
برف رو زمین باش...

دانیال فرزانه جان یه دقیقه بیا بشین تو
سحر فرزانه جان. برو ... برو بشین کارت داره...

سحر به اتاق خواب می رود.

طوبی می رود، کنار دانیال روی کاناپه می نشیند.

دانیال ببین فرزانه عزیزم.

طوبی بگو. جونم.

دانیال ببین فرزانه. نمی دونم چه جوری بت بگم. بین ...
امشب ... حالم زیاد خوب نیست.

طوبی خودتو اذیت نکن خب. حالا بعداً می گی.

دانیال

نه اصلاً سینم گر گرفته ... بین، من صبح تا شب
دارم تو این شهر ولنگو واز، دنده صد تا یه غاز
عوض می‌کنم

گیج‌م، منگم، تو خودمم، من کجا آخه ...
نمی‌فهمم کی میاد، کی می‌ره، کی پول میده،
کی می‌پیچه

تو که می‌دونی، من از ده سالگی پای بوم بودم.
فکر کردی آسونه برام تو این نکبت کده، دور
خودم می‌چرخم؟ آدما شبیه توهمن ... مثل یه
حاله تو هم میرن و میان ...

طوبی

می‌دونم

دانیال

فرزانه. می‌دونم، میشه این نکبتو تموم کرد
می‌دونم، میریم ... همه چیز درست میشه

طوبی

آره. میریم

دانیال

بابات بیچاره چه قدر خرج کرد، این چند وقت
وگرنه خوب، کی به من ویزا میداد

بین فرزانه

طوبی

جونم، دانیال. ناراحت نباش، میریم. درست میشه.
درست میشه

دانیال

نه! بین.

من نمی تونم با تو بیام.

من طویی رو دوست دارم...

طویی شروع می کند به گریه کردن

دانیال

می دونم. قول دادم بت.

ولی سحر فقط دو سالشه. من بچمو دوستش دارم .

طویی

دانیال

نه، وایسا. بزار حرفمو بزنم/

دانیال

من برا تو نامردی کردم آره.

ولی زندگی من طویی. زنم. می تونم دیگه نقاشی

نکشم، ولی نمی تونم پیش اون نباشم.

باید زودتر بت می گفتم.

تو خوشگلی، پولداری، هنر مندی ...

آدمایی زیادی آرزشونه با تو باشن. با تو بیان

طویی

می فهمم

دانیال

آخه، من باید ایجا پیش زنم باشم ...

طویی و دانیال در آغوش هم شروع می کنند به گریه کردن.